

یادداشت

نگاهی به فیلم «تنگه ابوقریب»

تاریخ پرشانه‌های حماسه

مازیار معاوضی

● پدیده‌ی سترگی در اندازه‌های جنگ، آن‌قدر ابعاد و زوایای بکر و کشف‌نشده دارد که حتی با وجود گذشت دهه‌ها از پایان آن و ساخت دهه‌اثر نمایشی مرتبط، باز هم گاهی‌گاهی فیلم‌سازان را برای دست‌گرفتن سوزهای برآمده از دل آن وسوسه می‌کند. گرچه در ارزیابی سیمنای جنگ نباید از نظر دور داشت که به تناسب گذر زمان و تغییر شرایط مقطع زمانی کنونی با روزهای ملت‌هب جنگ هشت‌ساله، بدیهی است که رویکرد شورآفرین، قهرمان‌پرداز و آرمان‌گرایانه سینمای جنگ آن سال‌ها به نگاه واقع‌گرا، جزئی‌نگرانه و تکنیک‌محور این گونه‌نمایشی در سال‌های اخیر تغییر جهت داده باشد. حالا بهرام توکلی که پیش از این او را بیشتر با سینمای درون‌گرایانه/روان‌شناختی و اقتباسی به‌جا می‌آوردیم، با «تنگه ابوقریب»‌اش یک عنوان دیگر به فهرست نه‌چندان بلندی که فیلم «دوئل» (ساخته احمدرضا درویش) به‌عنوان پیش‌از آن شناخته‌شده و «روزهای زندگی»، به کارگردانی پرویز شیخ‌طادی، را نیز در خود جای می‌دهد، اضافه کرده است. پیش از سکانس افتتاحیه فیلم، اطلاعاتی درباره وضعیت جنگ در روزهای سرنوشت‌ساز تیرماه ۶۷ به تماشاگر ارائه می‌شود؛ اتفاقی که بعد از آخرین سکانس فیلم هم با درج اطلاعات جامع‌تری روی پرده نمایش تکرار می‌شود و این به آن معناست که برای سازندگان فیلم، صرف‌نظر از درام و روایت قصه، ارجاع به اصل تاریخ و ساخت اثری مطابق با رخدادهای واقعی جنگ تحمیلی هم اهمیت داشته، اما درست مانند بسیاری از آثار مشابهی که مبنای درام خود را بر بازسازی تصویری یک واقعه تاریخی قرار داده و «دانکرک» ساخته اخیر کریستوفر نولان، هم یکی از بارزترین آنهاست، آنگنان مجذوب پیش‌فرض‌های خلافتانه خود در طراحی و اجرای میزانشن‌های پیچیده و دشوار می‌شوند که از ارائه توضیحات لازم به تماشاگران فیلم برای فهم بهتر و دقیق‌تر کلیت داستان بازمی‌مانند. توضیحات فیلم به همین چند سطر عبارت توضیحی محدود شده و این‌جبه از موضوع نگارنده گرفته شده که ببیند با درک و دریافت کامل شرایط مکانی و زمانی یک اثر تاریخ‌محور تا چه اندازه را فیلم ارتباط بهتری برقرار خواهد کرد؟! شاهد مثالش هم همان گنگی روایت و نارسایی «دانکرک» در روایت دقیق آن موقعیت خطیر نیروهای متفقین در حال فرار از دست ارتش نازی و البته همین «تنگه ابوقریب» که به‌جز اندک مخاطب تاریخ‌خوان و باحافظه، بقیه تماشاگران تا دقایقی طولانی همچنان سردرگم هویت و چرایی آلوده‌شدن تعدادی از کاراکترهای فرعی قصه به مواد شیمیایی و عقب‌نشینی آنها بوده و به‌تبع آن ارتباط و تعامل مابین آنها با اجزای اصلی درام را هم به خوبی متوجه نمی‌شوند. «تنگه ابوقریب» هم فیلم مشابهی است، هم فیلم ریتم و هم فیلم روایت. در زائری که معمولاً یکی از وجوهش بر دیگر وجوه برتری محسوس‌ی دارد و کمتر پیش آمده که یک چندصحنی منظم با دست‌کم متناسب را شاهد باشیم، اینکه اثری ساخته شود که پیش‌در داستان، ضربات و طراحی سکانس‌ها تا این اندازه با هم هم‌خوان و البته وفادار به رویکرد واقع‌گرایانه اثر باشند اتفاقی است که کمتر شاهدش بوده‌ایم. در نخستین تجربه این‌چنینی سینمای دفاع مقدس؛ یعنی فیلم «دوئل» که ذکرش رفت، گفه ریتم و میزانشن به‌شدت بر گفه دست‌مایه اثر و پرداختن روایی آن سنگینی می‌کرد؛ فیلمی که نسخه ایرانی «نجات سرباز رایان» به‌نامش داد و با وجود تمجیدهای فراوان و بحثی که به‌واسطه ارتقای تکنیکی سینمای ایران دریافت کرد، اما به دلیل عدم تعادل مؤلفه‌های اصلی و نیز درزن‌مایه‌ای که تماشاگر را درگیر نمی‌کرد، هیچ‌گاه از اندازه‌ای بالاتر نرفت و از آرشو خطرات نمایشی تماشاگران ایرانی ماندنی نشد؛ درست مثل بخش قابل‌توجهی از آثار این ژانر در دوران جنگ که به دلیل شعارزدگی و قهرمان‌سازی‌های غیرقابل‌ب‌اور خود، با وجود برخورداری از امتیازات قابل‌تأمل دیگر، در فهرست آثار ماندگار جای پیدا نکردند.

فیلم به‌عمد از طراحی یک قهرمان واحد که حسن اخلاق، ورزیدگی و مهارت‌های جنگی را توأمان دارد پرهیز کرده و این خصایل را در قالب چهار قهرمان اصلی آن؛ یعنی خلیل (حمیدرضا آذرنگ) به‌عنوان نماد تجربه و پختگی، حسن (امیر جدیدی) نماد چابکی و تهور و مجید (جواد عزتی) /نماد مهربانی و نجات و عزیز (علی سلیمانی) /نماد شخصیت به تصویر کشیده، حتی در طراحی چهره و فیزیک بازیگران این نقش‌ها هم به این نکته توجه شده که مطابق با رویکرد رئالیسم حاکم بر فیلم، از این دو منظر رجحان خاصی به هم نداشته باشند تا به‌جای زوم بر نقش‌ها و ایفاگران آنها، این بازسازی به‌شدت دشوار و پیچیده آن موقعیت دشوار جنگی و در نگاهی کلی‌تر بازسازی یک جنگ رخ‌زاده در تاریخ معاصر باشد که در کانون توجه و نقطه تمرکز مخاطبان آن قرار بگیرد. به همین ترتیب پرداخت سکانس‌های شهادت خلیل و مجید هم پرداخت‌هایی ساختارشکن و متفاوت از مقدمات مفصلی است که پیش از این در سینمای این گونه دیده بودیم و البته منطق فیلم هم به‌جز این و به وداعی باشکوه و نمادین با قهرمانانش راه نمی‌داده تا جان برگرف‌بودن، خلق حماسه و تاریخ‌سازی؛ نه با رنگ‌آمیزی‌های دراماتیک که با بازسازی نزدیک به اصل آن موقعیت خطیر، بهتر، عمیق‌تر و ماندگارتر تصویر شود.

● **کوته جمله‌ای دارد: «خدا یا هنر چقدر بلند و عمر چقدر کوتاه است»؛ به نظر وصف حال همه ماست. آیا آنچه از دنیای فیلم‌سازی انتظار داشتید را به دست آورده‌اید؟**

چه سؤال زیرکانه‌ای! من همیشه برای به‌دست‌آوردن در حال ازدست‌دادن هستم. از خیلی چیزها مثل خانواده، پول و خوشی‌های زندگی چشم‌پوشی کرده‌ام تا یک وقت خصوصی برای خودم خریداری کنم و این‌گونه به چیزهایی که می‌خواهم می‌رسم! آدم سمجی هستم و تا چیزی را به دست نیآورم دست از سر آن برنمی‌دارم، ولی از خود خجالت نمی‌کشم که عیمره تلف شده؛ معتقدم که برای رسیدن به عشق باید از دست داد.

● **آیا زمانی که در آبادان زندگی می‌کردید، نیز هوای رفتن داشتید؟**

آبادان از پیش‌زمینه فرهنگی دوگانه‌ای برخوردار بود و من بزرگ‌شده آنجا بودم! من وقت بیشتری را خارج از ایران سپری کرده‌ام! خیلی زود از ایران خارج شدم، پادم می‌آید در دهه ۶۰ میلادی به سختی «ریال به ریال» جمع کردم تا نمایش اول «ادیسسه فنیایی ۲۰۰۱» کوبریک را در لندن تماشا کنم! همیشه هوای بیرون‌رفتن داشتم، ولی با قلب یک بچه ایرانی! من «سفرنامه ناصرخسرو» آدم‌هایی را که در سفر بودند همیشه تحسین می‌کردم! خیلی‌ها مثل من این سفرها را تجربه کردند، ولی آیا هنوز بابرجا هستست؟ من سعی کردم خیلی مواظب باشم تا نابود نشوم. به همین دلیل خانواده، سیکار، دوستان و خیلی از لذت‌های زندگی را فراموش کرده‌ام! اما علاقه من به فرهنگ کشورم ذره‌ای کم نشده است.

● **من در طول جشنواره ونیز-موجه انرژی عجیب شما شدم که همه‌جا هستی‌دا ببخشید این واژه را به کار می‌برم؛ انگار جنون شما به سینما مرزی ندارد و با اینکه ۷۰ سالگی را رد کرده‌اید، مثل کودکی در پی دیدن و لمس‌کردن هستی‌آیا فیلم‌سازی راهی برای تسکین دردهای شماست؟**
من زمان زیادی می‌شود که تسلط خوبی بر بدن و سلامتی خودم دارم! خیلی از آدم‌ها فقط در حال استفاده‌کردن دنیا هستند! شیر می‌خورند، رشد می‌کنند، مدرسه، ازدواج، بچه و در انتها می‌میرند! بعضی‌ها مثل من در برابر سرنوشت پافشاری می‌کنند تا قوانین خود را وضع کنند و بهای آن ازدست‌دادن زندگی، کشور و جوانی آنهاست و من با اشتیاق همه اینها را برای رسیدن به قوانین خود از دست داده‌ام! البته هرآنچه را که به دست می‌آورم با عشق در اختیار دیگران قرار می‌دهم و دیگر به آن احتیاجی ندارم!

● **یاد شعری از «مارگوت بیکل»، شاعره آلمانی، افتادم با این مضمون «من بدین لحظه چه هدیه خواهم داد»، بیرو صحبت شما معتقدم که هنرمند نباید فقط منتظر گرفتن از دنیا باشد، بلکه باید از خود نیز چیزی به زندگی ببخشد! رواقع هنر در درون ما شکل می‌گیرد، نه آنکه ما در درون هنر! من خیلی زود فهمیدم که چیزی در درونم به دنیا آمده؛ من فارغ‌التحصیل هیچ رشته‌ای نیستم! همیشه خودآموز بوده‌ام. زبان انگلیسی را در طول سه سال، روزی سه ساعت حتی در دستشویی تمرین کردم! من همه چیز را پی‌ریزی و قیمت آن را نیز پرداخت می‌کنم، اما گدایی نمی‌کنم، فقط آموخته‌هایم را به دیگران انتقال می‌دهم؛ این فلسفه من نسبت به جهان است. برمی‌گردم به سؤال اول شما که تاکنون چه چیزی به دست آورده‌ام. فکر می‌کنم تا به امروز رکورد بدی نزده باشم. هر دو سال یک‌بار فیلم ساخته‌ام، آن هم در جاهای مختلف دنیا! همین‌قدر که شرم‌گین سر بر بالین نمی‌گذارم، راضی‌کننده است.**

● **بر اساس این جمله که «انسان همانی می‌شود که می‌اندیشد»، پس جهان بر مبنای باورهای ما به سوی خواسته‌های ما می‌چرخد و این نتیجه عشق است؟**
البته چیزی هم بابت آن نمی‌خواهم! من با دستم‌زد لباس نمی‌خرم، حتی غذای خوب هم نمی‌خورم. در عوض فیلم، کتاب و موزیک می‌خرم. سراغ لذت‌های شخص‌صا نمی‌روم. فقط برای پوشیدن، تی‌شرت و کفش‌های یک جور می‌خرم، اما وسواس عجیبی در کلکسیون‌کردن ماشین چاپ، ساعت و دوربین‌های قدیمی دارم.

● **فکر نمی‌کنید بین جهان کلاسیک و مدرنی که**

با آن مواجه هستیم، در دنیایی زندگی می‌کنیم که همه چیز نسبت به قبل تهی‌تر شده است؟
تا چیزی از بین نرود، چیز دیگری جای آن نمی‌آید. چیزی که درست باشد، ازبین‌رفتنی نیست؛ تنها چیزهای فاسدشدنی در حال زوال هستند. شاید مثل کودکی در پی دیدن و لمس‌کردن هستی‌آیا فیلم‌سازی راهی برای تسکین دردهای شماست؟
من زمان زیادی می‌شود که تسلط خوبی بر بدن و سلامتی خودم دارم! خیلی از آدم‌ها فقط در حال استفاده‌کردن دنیا هستند! شیر می‌خورند، رشد می‌کنند، مدرسه، ازدواج، بچه و در انتها می‌میرند! بعضی‌ها مثل من در برابر سرنوشت پافشاری می‌کنند تا قوانین خود را وضع کنند و بهای آن ازدست‌دادن زندگی، کشور و جوانی آنهاست و من با اشتیاق همه اینها را برای رسیدن به قوانین خود از دست داده‌ام! البته هرآنچه را که به دست می‌آورم با عشق در اختیار دیگران قرار می‌دهم و دیگر به آن احتیاجی ندارم!

● **یاد شعری از «مارگوت بیکل»، شاعره آلمانی، افتادم با این مضمون «من بدین لحظه چه هدیه خواهم داد»، بیرو صحبت شما معتقدم که هنرمند نباید فقط منتظر گرفتن از دنیا باشد، بلکه باید از خود نیز چیزی به زندگی ببخشد! رواقع هنر در درون ما شکل می‌گیرد، نه آنکه ما در درون هنر! من خیلی زود فهمیدم که چیزی در درونم به دنیا آمده؛ من فارغ‌التحصیل هیچ رشته‌ای نیستم! همیشه خودآموز بوده‌ام. زبان انگلیسی را در طول سه سال، روزی سه ساعت حتی در دستشویی تمرین کردم! من همه چیز را پی‌ریزی و قیمت آن را نیز پرداخت می‌کنم، اما گدایی نمی‌کنم، فقط آموخته‌هایم را به دیگران انتقال می‌دهم؛ این فلسفه من نسبت به جهان است.**

● **هر دو اینها به هم نزدیک هستند. فیلم شما شروع خوبی دارد؛ پسری در راهرویی می‌دود که دور تا دور او را حلقه‌های فیلم ۳۵ میلی‌متری فراگرفته است. این فیلم عکس‌العمل شما به ازبین‌رفتن جهان ننگاتیو است؟**

کم‌شدن نه ازبین‌رفتن. من اصلاً آدم نوستالژیکی نیستم. یادم می‌آید در دانشگاه، «نیکیتا میخالکوف»، کارگردان روسی، به ما می‌گفت: «ژاتین موجود در ننگاتیو به لغزندگی زندگی نزدیک است». آیا فیلم «چراغ جادو» اعتراضی به فرارگرفته‌هایم دارد؟
نه، اصلاً.

● **منظورم اعتراض به دوربین‌دست‌گرفتن هرکسی و لقب کارگردان به‌خوددادن است. امروزه انتظارکشیدن برای هنر در حال زوال است، زمانی برای ظهور یک عکس‌هفته‌ها انتظار می‌کشیدیم؛ فکر نمی‌کنید در دنیای امروز همه چیز سهل‌الوصول یا ارزان‌تر شده است؟**

ببینید چون آسان به دست می‌آید، بنابراین ارزان شده است. این دسترسی ساده خیلی‌ها را نادان کرده است. من فیلم آخرم را دیجیتال گرفتم. در سینما چگونگی قرارگرفتن دوربین و فاصله با موضوع، بسیار مهم است. با پول نمی‌شود به‌راحتی از پس اینها برآمد. در همین جشنواره ونیز از بین پنج هزار فیلم، ۴۰ فیلم انتخاب شد. شاید علت انتخاب‌نشدن خیلی از فیلم‌ها، بی‌احترامی آنها به زبان سینما باشد. امروزه توانایی دوربین‌های دیجیتال در فضاها کم‌نور و صدابرداری بی‌نظیر است. دوربین سراغ صاحبی می‌رود که به‌درستی از

● **کوته جمله‌ای دارد: «خدا یا هنر چقدر بلند و عمر چقدر کوتاه است»؛ به نظر وصف حال همه ماست. آیا آنچه از دنیای فیلم‌سازی انتظار داشتید را به دست آورده‌اید؟**



مجید موثقی: نام «امیر نادری» با موج نوی سینمای ایران پیوند خورده؛ درس‌خوانده سینما نیست و فیلم‌سازی را خودجوش در آشوب‌های درون خود یافته است؛ به قول خودش سمج‌بودنش عامل مؤثری در شناخت سینما، مهاجرت و یادگرفتن زبان انگلیسی شد. او برای باقی‌ماندن در جهان سینما ریسک‌های زیادی انجام داد و در این راه دوستان، کشور و جوانی‌اش را از دست داد؛ امسال نیز «جشنواره ونیز» فیلم «چراغ جادو»، آخرین ساخته او، را نمایش داد. شور و عشق بی‌پایان نادری به جهان سینما در این فیلم موج می‌زند! آخرین فیلم او به قول خودش شبیه بقیه آثارش نیست! اثری که ریشه در علائق او به سینماگران محبوبش «کنجی میزوگوجی» و «ماکس افسوس» دارد، اما دلیل اصلی ساخت آن نگاهی دوباره به یکی از فیلم‌های قدیمی‌اش؛ «انتظار» است؛ فیلم کوتاهی که هیچ‌گاه فرصت نفس‌کشیدن پیدا نکرد، اما سرانجام این انتظار ۴۳ ساله با فیلم «چراغ جادو» به ثمر نشست. در خلال جشنواره فرصتی شد تا گفت‌وگویی خصوصی درباره دنیای این سینماگر بزرگ صورت گیرد! مسردی که ناگهان با گفتن «کات» مکالمه را تمام می‌کند.

آن استفاده کند. همین «کمپانی آریفلکس» بی‌هیچ چشمداشتی به من دوربین می‌دهد با «شرکت انجنیوس» برای فیلم آخرم لنز در اختیار ما قرار داد؛ شاید می‌فهمد که از این امکانات درست استفاده می‌کنم.

● **ساخت فیلم «چراغ جادو» از کجا شروع شد. آیا از شکل‌گیری داستان و ساخت آن راضی هستید؟ این حرکت‌های زیاد Slow Motion از ابتدا در داستان بود یا در مونتاژ لحاظ شد؟**

هرچه در فیلم می‌بینید، در همان فکر اولیه بود. من ریسک‌پذیری بالایی دارم، ولی البته نیستم و از مدیومی که در اختیار دارم، سواستفاده نمی‌کنم. هفت سال ایده ساخت این فیلم را در سر داشتم. من در ژاپن سینمای «میزوکوشی، کوروساوا، ناروسه و اوزو» درس می‌دهم. اتفاقاً همین دو روز پیش «خیابان شرم»، یکی از فیلم‌های میزوگوجی را که به‌تازگی بازسازی‌شده، در ونیز معرفی کردم. با اینکه ژاپنی نیستم؛ ولی به‌عنوان نماینده آنها در جشنواره‌ها حضور دارم.

● **سینما مرزی نمی‌شناسد و به نظرم شما بهترین نماینده برای معرفی سینمای ژاپن هستید؛ چون عاشقانه آن را دوست دارید.**

من شیفته «سینمای میزوگوجی» هستم. فضاسازی کارهای او من را از درون یک رؤیا بیدار می‌کند و این همان نفس سینماست. ما فیلم «اوگتسو مونوگاتاری» را با حمایت «بنیاد اسکورسیزی»

در نیویورک بازسازی می‌کردیم. مسئولیت کنترل فیلم با من بود؛ چون فریم به فریم آن را از تِر بودم. یک‌روز چنان مهیوت فیلم شدم که وقتی از استودیو بیرون آمدم نفهمیدم به کجا می‌روم؛ انگار شبیجی بر شانهم نشستته بود. ناگهان احساس کردم باید فیلم «چراغ جادو» را بسازم. من ایرانی هستم، اما استادی از سینمای ژاپن روی من تأثیر گذاشت تا این فیلم را با الهام از رؤیا، کم‌شدن و شکیبایی به سرانجام برسانم. البته «ماکس افسوس»، کارگردان آلمانی که مانند موضوع، بسیار مهم است. با پول نمی‌شود به‌راحتی از پس اینها برآمد. در همین جشنواره ونیز از بین پنج هزار فیلم، ۴۰ فیلم انتخاب شد. شاید علت انتخاب‌نشدن خیلی از فیلم‌ها، بی‌احترامی آنها به زبان سینما باشد. امروزه توانایی دوربین‌های دیجیتال در فضاها کم‌نور و صدابرداری بی‌نظیر است. دوربین سراغ صاحبی می‌رود که به‌درستی از

هنر

گفت‌وگو با «امیر نادری» به مناسبت نمایش «چراغ جادو» در جشنواره فیلم ونیز

مواظب بودم تا نابود نشوم!

برای رسیدن به عشق باید از دست داد

«انتظار» بود که هیچ‌وقت در ایران نفس نکشید. البته در «جشنواره جوانان کن» از سوی «فرانسوا تروفو» و «هاری گولبی» یک جایزه به آن داده شد. خیلی برای ساخت آن فیلم در اوایل دهه ۴۰ سختی کشیدم؛ تنها فیلمی بود که درباره درونیات من بود و در نهایت کم شد؛ ولی همیشه این فیلم در ذهنم مانده بود.

در سال ۲۰۱۶ بعد از ساخت فیلم «کوه» دوست خوبم «ابوفرمان» در نیویورک به من گفت: «امیر! مگر نمی‌خواستی «انتظار» را دوباره بسازی!» و این‌گونه فیلم «چراغ جادو» ساخته شد! اسم فیلم را از کتاب محبوبم که اتوبیوگرافی «اینکمار برگمن» بود، گرفتم.

● **این کتاب «فانوس خیال» نام دارد که ترجمه «مهوش تابش» و «مسعود فراستی» است. به نظرم «فانوس خیال» برای ترجمه گوش‌نوازتر است.**

خلاصه اینکه همه اینها زمینه‌ساز تولید تصاویر و رسیدن این فیلم به جشنواره ونیز شد. البته ریسک‌پذیری ساخت این فیلم بالا بود؛ چون مخاطبان سینمای من بیشتر با فیلم‌های «دوند» و «آب، باد، خاک» آشنایی دارند و خیلی‌ها از دیدن فیلم آخرم شوکه شدند!

● **به‌ویژه بعضی جاهای داستان که خیلی ساتی‌مثال و احساساتی به نظر می‌رسد.**

بله، داستانی عاشقانه از امیر نادری که تعجب‌برانگیز است! ولی من این ریسک را انجام دادم؛ چون قصد نشان‌دادن عشق دوباره به سینما، آپارات، دوربین و لنز را داشتم! می‌دانستم که سؤال‌های بی‌جوابی برای این فیلم خواهم داشت. نمی‌توانم توضیح دهم چرا این فیلم این شکلی شده؛ این تصاویر بودند که به من الهام شدند و دلیل استفاده از آنها را خود نمی‌دانم!

● **پیتر بروک جمله‌ای کاربردی در راستای حرف‌ها شما دارد که کارگردان ناپینایی است که گروهی دیگر از ناپینایان را برای همکاری دعوت کرده است». نظراتان چیست؟**

از همه مهم‌تر خیال و دنیای کم‌شده دیگر قانونی را نمی‌تبد. من شش‌گزار تصویری هستم که در درونم جوانه زدند و سعی کردم آنها را از طریق دوربین، صدا و تدوین به مخاطب انتقال دهم؛ البته در همین چند روز با اینکه خیلی‌ها از دیدن «چراغ جادو» شوکه شدند؛ ولی در انتها منتقدان من را در این فیلم پیدا کردند. کار سختی بود؛ کوه را می‌شود کند؛ ولی خیال ازدست‌رفتنی است! مثل نسیم. با دُم ماهی که در سکوت می‌توان آنها را به چنگ آورد!

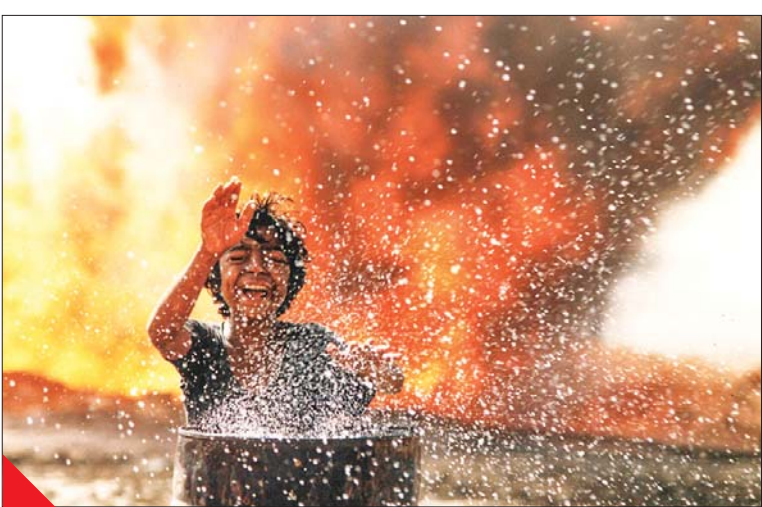
● **همان‌طوری که آب‌های راکد در سکوت، تصویر ماه را واضح‌تر نشان می‌دهند!**

● **چرا مخاطب ایرانی هنوز فیلم‌هایی را که در ایران ساخته‌اید، نسبت به آثار بعدی شما بیشتر می‌پسند؟**

چون این فیلم‌ها آغشته به تجربه و نفس‌کشیدنم در ایران بودند؛ اما من می‌خواستم در حرکت باشم و کسی قرار نبود که پاها و تخیل من را قطع کند! این جاذبگی عاشقانه به سینما، من را به جاهای مختلف جهان برد! من جوانی‌ام را برای به‌دست‌آوردن این رؤیاهای سینمایی از دست دادم! آنها که فیلم‌های «سازدنه»، «تنگسیر» و «دوند» را بیشتر دوست دارند، نباید جلوی پای من را بگیرند. دنیای امروز دنیای رقت، گشتن و کشف‌کردن است. سینما دیگر مرزی نمی‌شناسد! خیلی‌ها فکر می‌کنند که من بی‌معرفتی کردم که در ایران فیلم نساختم؛ ولی من عاشق تک‌تک همین آدم‌ها هستم که من را نقد می‌کنند!

● **طبیعتاً نگاه و تجربه آن سال‌ها با جهان امروز شما تفاوت دارد! چیزی که مهم است، این است که عشق «امیر نادری» به سینما بیشتر از قبل شده! امروز از «میزوگوجی» گفتید. سؤال آخرم این است که چه تأثیری «میزوگوجی» یا دیگر فیلم‌ساز محبوب شما «برسون» روی شما گذاشت که در پی ساختن «رؤیای سینما» با یک دوربین از آبادان تا نیویورک آمدید؟!**

در دو کلمه جواب شما را خواهم داد؛ من از «میزوگوجی» یاد گرفتم که چه کاری باید انجام دهم و از «برسون» آموختم چه کاری نباید انجام دهم! کات!



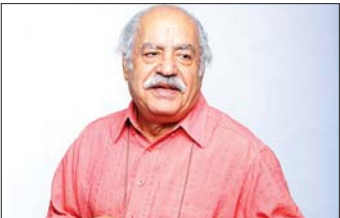
شبانی از فیلم «آب، باد، خاک»

زیر درختان زیتون

انتقاد بهزاد فراهانی از رسانه ملی در مراسم تشییع پرویز تأییدی

تئاتر هیچ‌ر دپایی در آن ندارد

● **گروه هنر: بهزاد فراهانی از رسانه ملی در مراسم تشییع پرویز تأییدی انتقاد کرد که در آن در این سال‌ها هیچ شنائی از تئاتر راه ندارد.**
بهزاد فراهانی با تسلیت درگذشت پرویز تأییدی، در سخنانی با اشاره به اینکه او اولین کسی بوده که در سال‌های دور برای یک پروژه تئاتری از مجموعه آثار شکسپیر با کارگردانی پرویز تأییدی دعوت به همکاری شده، اظهار کرد: زنده‌یاد تأییدی آن پروژه را بعد از چهارماه تمرین تعطیل کرد و وقتی که ما علت آن را جویا شدیم به ما گفت من بلد نیستم کسسانی را تاب بیاورم که به هم دروغ می‌گویند. فراهانی با تأکید بر اینکه از ویژگی‌های بارز تأییدی این بود که مرد اخلاق بود و فکر نمی‌کنم کسی بوده باشد که از او دلخوری یا ناراحتی به دل داشته باشد. افزود: پرویز تأییدی هیچ‌گونه چسبندگی به هیچ دولتمردی نداشت، ولی اینکه چرا در این سال‌ها خلوت را ترجیح داد، ناشی از همان مریض‌ای است که صنوف ما را این‌چنین از هم منفک کرده و همین مسئله باعث شده که رسانه ملی ما که من آن را اصلاً ملی نمی‌دانم، حقوق ما را به راحتی نادیده بگیرد و در نتیجه سال‌هاست که تئاتر در آن هیچ ردپایی ندارد.
بهزاد فراهانی در پایان با بیان اینکه ما ارتش بزرگی از اندیشه و مهربانی هستیم، تصریح کرد: پرویز به‌قدری تنها نبود که من الان خجالت می‌کشم که بگویم؛ ۴۰ سال بود نه او به منزل من آمده بود و نه من به نزد او رفته بودم، اما نمی‌دانم چرا رفتگان ما سحرتمند می‌شوند، درحالی‌که او منزّه‌بودن اندیشه را به ما یاد داده بود، درحالی‌که ما از صمیم قلب همدیگر را دوست نداریم.
پیگر زنده‌یاد پرویز تأییدی، هنرمند پیش‌کسوت تئاتر و سینما، صبح یکشنبه، دوم مهر، با حضور جمعی از اهالی هنر از ساختمان



شماره ۲ خانه سینما به سمت قطعه هنرمندان بهشت زهرا (س) تسبیع شد. در این مراسم محسن امیریوسعی، رئیس کانون کارگردانان خانه سینما، گفت: آقای تأییدی از جوانان فعال سینما و تئاتر در دهه ۴۰ بود؛ دهه‌ای که یکی از دهه‌های تکرارشدنی تاریخ هنر در کشور ماست.
باین‌حال اما نکته جالب‌توجه در زندگی ایسن هنرمند این بوده که ایشان از بانیان تله‌تئاتر در تلویزیون بوده؛ تله‌تئاتری که این روزها دیگر وجود ندارد و به تله‌فیلم‌هایی تبدیل شده که نه تله هستند و نه فیلم.

همچنین هوشنگ گلמکنای، نویسنده و منتقد سینما، نیز در سخنانی با اشاره به اینکه آشنایی نزدیکی با زنده‌یاد تأییدی نداشته و برخورد جدی از نزدیک با هم نداشته‌اند، اظهار کرد: البته این به روحیه ایشان هم برمی‌گشت و همین را در مراسم امروزشان که چندان جمعیتی حضور ندارد، می‌بینیم. گل‌مکنای در ادامه با اشاره به تحصیلات سینمایی این هنرمند فقید در آلمان افزود: البته وجه تئاتری کار ایشان سنگین‌تر و قابل دفاع است و وجه فعالیتش در زمینه نوشتن و ترجمه هم بسیار پررنگ است، از جمله کتاب بازیگری استانیسلافسکی که تا سال‌ها برای بازیگران تئاتر تنها مرجع بازیگری بود که البته آن زمان بازیگران سینما اصلاً استانیسلافسکی را نمی‌شناختند.

پس از گل‌مکنای نوبت به علی پویان که در دوران دانشجویی از شاگردان زنده‌یاد تأییدی بوده رسید تا سخنانی را ایراد کند. علی پویان در سخنان خود درباره این هنرمند فقید گفت: اولین کسی که از واژه هنر شریف تئاتر استفاده کرد، استاد تأییدی بود و ما از او یاد گرفتیم که هنر تئاتر چه هنری است. او عاشق کار و دانشجویانش بود و از همه مهم‌تر ما از ایشان درس تواضع و اخلاق یاد گرفتیم. هدیه نوربخش، خواهرزاده پرویز تأییدی، هم در پایان این مراسم در سخنانی گفت: استاد تأییدی آغازگر چند جریان مهم‌زمان در سینما و تئاتر و تلویزیون بود و مترجم آثار کلاسیک و آثاری در حوزه فرهنگ و هنر بود. ایشان متأسفانه در این ۱۵ سال آخر خانه‌نشین بود و بسیار رنج برد؛ هم تنهایی و انزوا و هم بیماری، اما همیشه جریان تئاتر را پیگیری می‌کرد. همیشه قلب تپنده‌ای برای هنر داشت و اگر توان جسمی داشت کارش را ادامه می‌داد. فقدانش را از طرف خانواده‌اش به اهالی فرهنگ و هنر تسلیت می‌گویم.

منوچهر شاهسواری، مریم معترف، مرتضی ضرابی و... از جمله هنرمندان حاضر در این مراسم بودند.

مراسم یادبود زنده‌یاد پرویز تأییدی روز پنجشنبه، پنجم مهر، از ساعت ۱۶:۳۰ تا ۱۸ در مسجد پیامبر اعظم (ص)، واقع در خیابان شریعتی، نرسیده به پل سیدخندان برگزار خواهد شد.

شبانی از فیلم «آب، باد، خاک»